تفسیر حرف واحد به قرائت واحده و در عملی آن توسط فقها و مفسرین

شاگرد: مدعای شما این است که «مذهب اهل البیت»ی که علامه آوردهاند اشاره به روایات حرف واحد دارد؟ اگر این است چرا خودشان در ادله نیاوردهاند؟ بهترین دلیلی که میتوانستند بیاورند همین بود.

استاد: در این اعجابی که چند سال در ذهن من پر رنگ بود، من با شما موافق بودم. یعنی برای من سؤال بود. خیلی هم گشتم. اندازه سهم خودم به‌عنوان یک نفر گشتم؛ با اینکه در طول این ده قرن این همه از کتب بوده، غیر از این دو کتاب تفسیری یک جا پیدا کنیم...؛ مگر شیخ الطائفه فقیه نیستند؟ اینها را در تابستان عرض کردم. در تهذیب وقتی به اختلاف «ارجلکم» رسیدند اسمی از حرف واحد بردند؟! فرمودند در اینجا روایت خاص داریم که امام علیه‌السلام فرمودند «ارجلِکم». یعنی نگفتند حرف واحد است. ایشان «القرائة المنزله» هم داشتند، نمیدانم بحث کردیم یا برای بعد گذاشتم. اگر بحث نکردهایم بعداً عرض میکنیم.

شاگرد: اگر علامه گفته بودند که شما به این صورت نمی گفتید.

استاد: ولی واقعاً سؤال قوی‌ای است که چرا با اینکه بحث تعدد را آوردهاند و این روایات را هم آوردهاند و معروف است، اما برای آنها این سؤال مطرح نمی شده که شهید ثانی عالم بزرگ بگویند «کل مما نزل» و بعد بگویند «حرف واحد». یا قطب راوندی چه فرمودند؟ فرمودند وقتی دو قرائت هست، هر دوی آنها آیه قرآن است. اگر سه قرائت هست، هر سه آنها آیه قرآن است. در کتاب فقهی-فقه القرآن- برعکس آن را گفتند و گفتند که همه این قرائات درست است و کآیتین است. صاحب غنیه فرمودند کآیتین. منا‌قب ابن شهر آشوب هم بود. منا‌قب ابن شهر آشوب بسیار مهم بود. من از مستدرک هم گفتم که یک عالم سنی میگوید جناب ابن شهر آشوب «تقدم فی القرائة و الفقه و ...». یک سنی میگوید که در بین علماء زمان خودش در علم قرائت سرآمد بوده. به مستدرک مراجعه کنید، مرحوم محدث آوردهاند. در منا‌قب چه فرمودند؟ فرمودند کل قرائات سبعه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر میگردد. کسی که تخصصش علم قرائات است و امام در قرائت است، میگوید تمام قراء سبعه قرائشتان به امیرالمؤمنین بر میگردد. این به چه معنا است؟ یعنی حرف واحد؟! صاحب منا‌قب حرف واحد را ندیده بود؟! ولی ایشان میگویند که همه اینها به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر میگردد. یعنی آنها از حرف واحد درکی داشتند که اصلاً ذهنشان سراغ این نمی رفت.

اما اینکه علامه چرا در اینجا نفرموده اند، شبیه این است که چرا خود شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی در مقدمه تبیان از روایت زراره اسم نیاورده اند. چرا اسم نیاورده اند؟

در آن جا گفتند «ان العرف من مذهب اصحابنا ان القرآن واحد نزل من عند واحد»، بعد هم فرمودند «و الاختلاف یجیء من قبل الرواة». چرا نگفتند؟ این سؤال هم سؤال خیلی خوبی است. چرا؟ چرا آن را گفتند اما مفاد حدیث زراره را نگفتند؟ چون بعد از اینکه شیخ اینها را فرمودند ده سطر بعد

گفتند این اختلاف قرائات که همان سبعة احرف است. اگر می‌گفتند «الاختلاف یجیء من قبل الرواة» تناقض می‌شد و تهافت می‌شد با ذیل کلامشان. دقت کنید و ببینید چقدر جالب است. یعنی مفادی است که اگر شیخ آن را می‌آوردند با قرینه ذیل کلامشان تهافت می‌شد، لذا آن را ننواردند. ولی علی ای حال این سؤالی است که ما باید بیشتر روی آن فکر کنیم که در ذهن اعاظم علماء در ده قرن چه چیزی بوده که حتی در یک جا اصل روایات حرف واحد و «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة» را مطرح نکرده‌اند؟ بلکه در ده‌ها کتاب امامیه گفته‌اند که همه آن‌ها جایز است.

بازبینی #2
ایجاد شده 25 آوریل 2024 13:18:20 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 ژوئن 2024 10:49:46 توسط ... .